

واکاوی فعل اختیاری و چگونگی تکون آن در

اندیشه علامه طباطبایی *

زهرا نقوی **

رضا اکبریان (نویسنده مسئول) ***

چکیده

«اختیار» به معنایی که انسان به نظر ساده و سطحی می‌پذیرد، تحقق ندارد. عوامل بسیاری - آگاهانه و ناآگاهانه - در تحقق فعل خارجی دخیل هستند. در پژوهش حاضر با روش تحلیلی، منطقی به دیدگاه علامه طباطبایی (ره) پرداخته می‌شود که چه مراحل را در بروز رفتار بیرونی فرد ترسیم نموده و کدام دلیل درونی یا بیرونی را سبب جهت‌دهی رفتار فرد معرفی می‌کند. لازمه پاسخ به این پرسش بررسی مبادی فعل و عوامل انگیزشی مؤثر بر آن مبادی است که جمعاً مراحل فعل را شکل می‌دهند. با غور در آثار علامه و تحلیل بیانات ایشان فهمیده می‌شود که هر فعلی مسبوق به یک سری مبادی درونی و بیرونی از سنخ ادراکی، تحریکی است که طی چند مرحله (۹ مرحله درونی و دو مرحله بیرونی) به وقوع فعل می‌انجامد. عوامل درونی عبارت‌اند از: قوای نفس، علل غایی، گرایش‌ها، ادراکات، شوق، اراده، قوه عامله، عمل و ملکات نفسانی. علاوه بر این، محیط بیرونی و بعث و هدایت‌های الهی نیز در نوع عمل و انگیزش فعل دخیل هستند. این مبادی و لایه‌ها با فعل محقق در خارج تأثیر دوسویه به مثابه قوس صعود و نزول داشته و تأثیر مستقیمی بر فهم معنای اختیار، ملاک فعل اختیاری و دامنه آن دارد.

کلید واژه‌ها: فعل اختیاری، مبادی فعل، عوامل انگیزشی، مراحل تکون، علامه طباطبایی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۱۰/۲۱ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۳/۱۰ - نوع مقاله: علمی، پژوهشی.

** دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تربیت مدرس، تهران/

Naghavizahra@modares.ac.ir

*** استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تربیت مدرس تهران/ akbarian@modares.ac.ir

مقدمه

هر فعلی (ترک نیز مسامحتاً به عنوان یک فعل شناخته می‌شود) مسبوق به یک سری مبادی بوده که سنخ آن ادراکی، تحریکی است، لذا مبادی به دو دسته ادراکی و تحریکی تقسیم می‌شود. با توجه به اینکه اموری چون گزاره‌هایی از سنخ معقولات فلسفی، قابلیت عملی نداشته و صرفاً در زمره معرفت و نظر هستند، می‌توان گفت هر نظری ضرورتاً به دنبال خود عمل ندارد هر چند که هر عملی مسبوق به نظر است. در قالب یک عبارت می‌توان گفت:

در یک رابطه دوسویه ابتدا عمل زاییده نظر است و هیچ عملی بدون نظر نیست، زیرا هر عملی در سیر نزولی خود همواره مسبوق به به کارگیری مبادی ادراکی با محوریت عقل عملی توسط قوه متخیله، واهمه و خیال است. از طرفی دیگر عمل در سیر صعودی؛ یعنی بعد از تحقق، از قوه خیال تا واهمه را متأثر می‌کند و بسترهای جدید را برای قوای ادراکی فراهم می‌آورد. (شه‌گلی، ۱۳۹۸: ۲۳۹)

با این توصیف باید گفت نظر و عمل، تأثیر دوسویه با یکدیگر دارند. نظر مقوم بروز عمل بوده و عمل مقوم گستره نظر می‌شود و در مراحل بعدی این چرخه ادامه پیدا می‌کند. با توجه به نقش مبادی در قالب علیت در جهت تحقق فعل و با توجه به جایگاه علت در مراتب شیئی می‌توان نظر را جزء مراتب فعل دانست. بر این اساس مبادی (چه ادراکی چه تحریکی) نقش بسزایی در تحقق فعل داشته و در تعیین مراحل تکوّن فعل خارجی باید بدان توجه نمود.

در پژوهش حاضر نظرات علامه راجع به نحوه انتخاب و در نهایت اختیار انسان بررسی می‌شود که در خارج موجب تکوّن و بروز فعل می‌گردد. در واقع آنچه مجهول است و نیازمند روشن‌سازی، آنکه در سیر تکوّن فعل اختیاری مبادی تحت تأثیر چه امور و عواملی هستند؟ آیا با اثرگذاری این عوامل، اختیاری بودن فعل دچار خلل می‌شود؟ برای روشن شدن پاسخ مسئله مورد پژوهش، ضروری است علاوه بر مبادی فعل، عوامل مؤثر در انتخاب و به تعبیری مؤثر بر این مبادی تحت عنوان عوامل انگیزشی نیز مورد بررسی قرار بگیرد.

در این پژوهش با روش تحلیلی، منطقی به تبیین‌های موجود در بیانات علامه پرداخته شده است و هرم فکری حاصل از نظرات ایشان در خصوص مراحل تکون فعل در خارج و نتیجتاً اثر آن بر دایره و ملاک اختیار روشن خواهد شد، چرا که بررسی مراحل فعل (یا ترک) و عوامل مؤثر در تحقق عمل یا رفتار در خارج، در فهم بیشتر معنای اختیار، ملاک فعل اختیاری و دامنه آن ضروری می‌نماید. در این زمینه آثاری چون:

- «عوامل و ساختار انگیزش رفتار انسان در اندیشه علامه طباطبائی»، نوشته نجیب الله نوری که بر عوامل انگیزشی بر مبانی روانشناسی پرداخته است؛
 - «عوامل و الگوی انگیزش از دیدگاه آیت الله مصباح یزدی: نگاهی تحلیلی، روان‌شناختی»، نوشته محمدحسین امینی و همکاران، که مانند نمونه قبلی به عامل انگیزش در رفتار از بعد روانشناسی براساس دیدگاه علامه مصباح پرداخته است؛
 - «فرایند صدور افعال اختیاری از انسان»، نوشته مهران رضایی و حسین هوشنگی که صرفاً مبادی فعل را بررسی نموده‌اند، نگارش یافته است، اما پژوهشی با عنوان این مقاله، که ضمن آن مراحل تحقق فعل خارجی با توجه به مبادی فعل و عوامل مؤثر بر این مبادی از نگاه علامه طباطبایی پرداخته شود و نتیجه آن تبیین مراحل ایجاد فعل خارجی با توجه به قدرت و اراده فاعل باشد، نگارش نیافته است و این امر به نوعی نوآوری و تازگی اثر حاضر را می‌رساند.

۱. تبیین علامه از «اختیار»

علامه برای تحقق فعل اختیاری علاوه بر تعاریف متعارف بین سایر فلاسفه (همچون بازگشت اختیار به فعل ارادی)، وجود معیارهایی از جمله موارد ذیل را ضروری می‌داند:

۱. نسبت امکانی انسان به فعل و ترک (فعل و ترک برای او ممکن باشد) (طباطبایی، ۱۳۸۸ (الف): ۱۴۰)؛

۲. مطلوبیت و به نوعی ملایمت فعل نزد فاعل (مصباح، ۱۳۶۵: ۹۸/۲)؛

۳. مسبوقیت فعل به آگاهی و علم.

البته آنچه ایشان در فعل اختیاری ضروری می‌دانند صرفاً اراده و شعور است نه فکر تفصیلی. (طباطبایی، ۱۳۶۴: ۳/ ۲۴۶) علامه قائل است چنانچه یا فاعل علمی نباشد یا فاعلیت تام در تأثیر نباشد جبر رخ می‌دهد. (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ۳/ ۱۳)

بر این اساس می‌توان گفت در دیدگاه علامه افعالی که از سر جهل و عادت انجام می‌شوند، در زمره افعال اختیاری قرار می‌گیرند، چرا که فاعل در حین انجام همین افعال نیز خالی از علم و آگاهی^۱ نیستند، ولو بدان توجه ندارد.

همچنین با توجه به اینکه علامه حقیقت اختیار را در فاعلیت مستقل و تام در تأثیر از جانب فاعل علمی می‌داند، می‌توان گفت فاعل مختار در دیدگاه ایشان فاعلی است که از هر آنچه قابلیت تأثیر دارد، اثر نپذیرد و به تعبیری به مقام حریت از غیر رسیده باشد.

تحقق این معنا از «اختیارم در فواعل انسانی صرفاً با عبودیت حق امکان‌پذیر است. چنانچه سخن امیرالمومنین علیه السلام به همین تعبیر اشاره دارد که می‌فرمایند: «لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» بنده دیگران مباش درحالی که خداوند تو را آزاد آفریده است». (نهج البلاغه، نامه ۳۱)

این حکمت نشان از آن دارد که برای انسان رسیدن به مقام عدم تأثیر از غیر امکان‌پذیر است و «اختیار» به معنای واقعی خود چیزی جز این امر نیست.

۲. مراحل تحقق فعل نزد علامه طباطبایی

با توجه به تعریف ارائه شده از «اختیار» نزد علامه و ضرورت وجود چندین مولفه در تحقق فعل اختیاری، می‌توان مراحل تحقق فعل را بر اساس چینش مبادی فعل ترسیم کرد؛ اما نکته قابل تأمل آنکه این مبادی صرفاً مراحل تکون فعل اختیاری را شکل می‌دهند یا خود این امور تحت تأثیر عوامل دیگری هستند که بدون لحاظ آن‌ها علت تامه ایجاد فعل محقق نمی‌شود؟ جهت یافتن پاسخ مسئله، ابتدا ضروری است مبادی بحث تبیین شود که در ادامه بدان پرداخته می‌شود:

۱. چه آگاهی عین ذات باشد (فاعل بالعنايه) چه از عوارض قابل انفکاک از ذات باشد (فاعل بالقصد).

۲.۱. مرحله اول (علم)

اولین مرتبه از مراتب اساسی در بالفعل شدن عملی در خارج، مرحله ادراک و علم بدان عمل است، چنان که حکما در این خصوص گفته‌اند: «العاملة تحت الشوقية والشوقية تحت المدركة». (طباطبایی، ۱۳۸۸ (ب): ۳۴۱/۲) با نظر دقیق، مرحله علم ترکیبی از تصور و تصدیق است؛ در واقع «علم یا قوه مدرکه همان تصور امر ملایم با طبع و تصدیق به سودمندی آن است». (طباطبایی، ۱۳۶۴: ۱۶۳/۳)

«مرحله تصدیق به فایده «داعی» نام دارد». (همان)

بر این اساس، در هر فعل اختیاری، قدر مسلم دو مقدمه ادراکی وجود دارد که عبارت‌اند از: ۱. ادراک فعل (تصور فعل) و ۲. ادراک فایده فعل (تصدیق موافقت اثر نهایی فعل با تمایلات حیاتی فاعل).

از همین جا نقش و جایگاه قوای مدرکه در تحقق فعل در خارج محرز می‌شود، چرا که با تصور و تصدیق صورت گرفته فاعل نسبت به انجام فعل یا ترک برانگیخته می‌شود. در واقع قوه مدرکه قوه میل را تحریک می‌کند تا در ادامه منتهی به عمل گردد. آنچه در این قسمت مورد سؤال است اینکه چه اموری باعث تصدیق فاعل نسبت به طرفین می‌شود؟ و آیا تصدیق صورت گرفته لاجرم ایجاد میل می‌کند؟

۲.۲. مرحله دوم (شوق)

بعد از ادراک و علم حاصله نسبت به انجام یا ترک عمل، نوبت به مرحله دوم از مراحل تحقق فعل، یعنی «شوق» می‌رسد که از آن به «باعثهم نیز تعبیر می‌شود. قوه شوقیه تحت تأثیر قوای ادراکی است. سنخ شوق و ادراک متفاوت است، چرا که گاهی یکی از این دو وجود دارد، ولی دیگری وجود ندارد که این خود دالّ بر غیریت این دو است. (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۲۶۸) ملاصدرا نیز این ارتباط را تأیید نموده و در این خصوص قائل است: «تلك الباعثة هي القوة الشوقية و هي متصلة بالقوية الخيالية» (ملاصدرا، ۱۹۸۱ م: ۵۵/۸)

علامه نیز شوق را از مبادی فعل و آن را غیر از ادراک (طباطبایی، ۱۳۸۷ (ب): ۱/۴۷۲) دانسته و قائل است فرد از طریق علم به فعل، به کمال ثانوی بودن آن برای

خود پی می‌برد و از آنجایی که به کمال خود علاقمند است نسبت بدان شوق می‌یابد. (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۲۲)

طبق بیانات فوق می‌توان چنین تعبیر کرد که پیش از شوق، صورت علمی فکری و یا تخیلی است، بدون آنکه اراده‌ای به آن تعلق بگیرد و این، خود علم است که شوق را در نفس به وجود می‌آورد. سؤالی که در این مرحله به ذهن متبادر می‌شود اینکه آیا ایجاد شوق صرفاً معلول علم و ادراک است؟ آیا همیشه به آنچه مورد تصدیق قرار گرفته است شوق نیز تعلق می‌گیرد؟

با تفکر و تحقیق روشن می‌شود که «شوق» گاهی به پاره‌ای از صفات نفسانی مانند عادت و حرص نسبت داده می‌شود؛ چنان که عادت و منتقل شدن از آنچه ملالت آور است و همچنین حرص بر انجام کار تازه، لذت بخش می‌باشد.

درست است که صفات نفسانی ملازم با علم می‌باشند، اما «شوقم به احساسات درونی قابل تعبیر است و در واقع افعال متناسب با قوای فرد، مورد اشتیاق و محبّ وی و در مقابل افعال نامتناسب با قوا، مورد انکار و طرد فرد قرار می‌گیرد، لذا امور متفاوتی می‌تواند شوق به کاری را در آدمی برانگیزد. البته این لذت‌ها برحسب قوه حیوانی و تخیلی است و لذت در حقیقت همان خیر حسی، حیوانی و تخیلی می‌باشد و آنچه برحسب این قوا خیر است، برحسب خیر انسانی و به لحاظ قوه فکری، خیر مظنون می‌باشد. بنابراین «شوق» را می‌توان خاص فاعل‌های مقرون با ماده دانست که فاعل‌های مجرد از آن بری هستند.

۳. ۲. مرحله سوم (اراده)

تصمیم و عزم به تحقق بخشیدن مورد شوق یا همان عمل را «اراده» گویند. (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۲۱) علامه بعد از مراحل تصور و تصدیق (ادراک) و رغبت، به اراده اشاره می‌کند و آن را مساوی با تصمیم و خواست می‌داند.

فارابی در تفاوت اراده و اختیار می‌گوید: «الإرادة هي نزوعٌ إلى ما نُدرِكُهُ عن الإحساسِ و التخیلِ أما الإختیارُ فهو نزوعٌ عمّا نُدرِكُهُ عن رويّه و نُطقٍ». (فارابی، ۱۳۷۹: ۱۲)

میان متفکران در این حوزه، اختلاف نظری در رابطه با ربط و نسبت اراده و شوق وجود دارد؛ برخی قائل به وحدت این دو شده و برخی منکر این وحدت هستند، چنان که ابن سینا ضمن مثالی (اراده به خوردن دارو علی‌رغم عدم شوق بدان) قائل به تمایز آن دو شده است. (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۲۷۰)

فارابی قوه شوقیه را منشأ پیدایش اراده می‌داند. (فارابی، ۱۳۷۴: ۸۴-۸۵) ملاصدرا اراده را با شوق آکید یکی دانسته و تفاوت را به شدت و ضعف برمی‌گرداند. وی قائل است گاهی شوق وجود دارد، اما اراده‌ای محقق نمی‌شود. (ملاصدرا، ۱۳۸۰: ۲۳۴؛ ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ۶ / ۳۷۴) مطهری شوق را به عنوان مقدمه انفعالی دانسته است، چرا که اختیاری نیست و اراده را مقدمه فعلی دانسته، چرا که انتخابی است (مطهری، بی‌تا: ۶ / ۶۲۲)

آنچه قابل اثبات وجدانی است آنکه «اراده» و «شوق» یک امر واحد نیستند، ولو شباهت‌هایی داشته باشند؛ بدین نحو که هر دو نوعی «میل» هستند، با این تفاوت که اراده میل اختیاری و شوق میل طبیعی است. بنابراین می‌توان گفت شوق به قوای حیوانی و اراده به عقل برمی‌گردد، اما تا این علم و شوق نباشد اراده‌ای محقق نمی‌شود. ممکن است اشکال شود بعضاً اراده جبری از فرد رخ می‌دهد، لذا شوقی سبب‌ساز آن نبوده است. در جواب باید گفت اراده ولو جبری باشد از تمایل درونی ولو با اکراه و اضطراب سرزده است و نیاز نیست این شوق در تمام مواقع همراه با طیب نفس باشد. شوق به معنای برانگیخته شدن حالتی در نفس جهت اراده فعل یا ترک است که یا با طیب نفس است یا با اکراه و اضطراب، و این امر منافاتی با نقش علیت شوق برای تحقق اراده ندارد. از آنجایی که شوق به عنوان علت اراده، تحت تأثیر امور متفاوتی است، پس اراده نیز به صورت غیرمستقیم متأثر از امور متفاوتی است. همچنین برخی اراده را همان اختیار می‌دانند و به نوعی اختیار را به اراده برمی‌گردانند، درحالی که این دو نسبت به هم تقدم و تأخر داشته و تا اراده‌ای نباشد فعل اختیاری محقق نمی‌شود. همچنین اراده مسبوق به اراده دیگری نیست، یعنی اراده دیگری میان آن و شوق فاصله نمی‌اندازد، بلکه با شدت یافتن شوق و میل به کاری، زمینه فراهم می‌شود تا اراده آن کار را در نفس به وجود آید، در غیر این صورت

با مسبوقیت اراده به اراده دیگر، تسلسل در زنجیره اراده‌ها لازم می‌آید که ممتنع و محال است.

آنچه در رابطه با «اراده» از آثار علامه قابل برداشت است، اینکه به نظر ایشان میان «اراده» و «علم» تفاوت وجود دارد، اما تبیینی از آقای جوادی‌آملی در زمینه اراده و علم ارائه شده است مبنی بر اینکه یکی از نظریات بدیع در اندیشه علامه طباطبایی نظر ایشان در رابطه با وحدت علم و اراده است که به حوزه انسان‌شناسی مربوط می‌شود. از نگاه ایشان، علم، صفتی و رای اراده نبوده، بلکه میان آن‌ها عینیت برقرار است؛ یعنی اراده همان علم به حتمیت یک عمل است.

در نگاه علامه نفس، علت و خاستگاه افعال صادره است؛ یعنی نفس انسانی مبدأ علمی صدور افعالی است که آن‌ها را کمال ثانوی برای خود می‌داند و غیر از این صفت (علم به باید) وصفی دیگر سراغ نیست. (جوادی‌آملی، ۱۳۸۶: ۲۱۰-۲۰۳) اما با توجه به صفت ذاتی بودن علم و صفت فعل بودن اراده نمی‌توان به وحدت این دو نظر داد، لیکن با توجه به مبادی فعل و جایگاه هر یک می‌توان گفت از بارقه‌های علم و شناخت، ایجاد اراده و شکل‌گیری آن در وجود نفس است. البته قابل ذکر است که این امر از ضروریات نیست، بدین معنا که به دنبال هر علمی اراده‌ای متناسب با آن شکل بگیرد، بلکه قدرت اختیار در این بین نقش بسزایی دارد.

در رابطه با «اراده» در میان فلاسفه غرب نیز دیدگاه‌های متفاوتی موجود است که بیشتر به نقش انگیزشی آن اشاره شده است. چنانچه توماس آکویناس انگیزه‌های غیرمنطقی را به بدن و انگیزه‌های مبتنی بر اراده را مربوط به ذهن می‌داند. دکارت نیز بدن را عامل ماشینی می‌داند که از جهت انگیزشی نافع‌ال بوده، ولی «اراده» به عنوان یک عامل غیرمادی و معنوی دارای جهت انگیزشی فعال است. وی اراده را نیروی ذهن دانسته که هوس و امیال بدن را در جهت رستگاری و فضیلت کنترل می‌کند. (ریو، ۱۳۸۵: ۲۸)

اشکال وارد بر این نظر آن است که تمام نیروهای انگیزشی را در اراده دانسته است. «هارتلی» میان رفتار ارادی و تداعی تناسب برقرار کرده و قائل است رفتار غیر ارادی مسبب ایجاد رفتار ارادی است؛ یعنی رفتارها ابتدائاً غیر ارادی بوده و به سبب تداعی ارادی می‌شوند. (هرگنهان، ۲۰۰۹: ۲۱۲)

اشکال این نظر آن است که در این فرض برای اراده نقش خاصی نبوده و این تداعی است که مسبب صدور فعل یا رفتار است. با توجه به مطالب مذکور نباید اراده را به عنوان یک عامل منحصر به فرد، تلقی کرد و بر سایر عوامل خط بطلان کشید. بنابراین طبق رأی علامه اراده را باید یکی از مراحل و اجزاء تحقق فعل دانست که البته جزء مهمی بوده و نقش بسزایی نیز دارد.

۲.۴. مرحله چهارم (قوه عامله)

بعد از تحقق مراحل قبل، نوبت به اعضاء و جوارح می‌رسد تا در پرتو حرکات صادره از آن‌ها، فعل در خارج محقق شود. ملاصدرا در این زمینه قائل است بعد از تحقق مراحل قبل و ایجاد شدن شوق، بالضروره قوه محرکه شروع به فعالیت می‌کند:

بل الظاهر أنه إذا غلبَ الشوقُ تحقَّقَ الاجماعُ بالضروره و مبادئ الاختياریه
 يَنْتَهِي إلى الامور الاضطراريه التي تصدُر من الحيوان بالايجاب فإن اعتقاد
 اللذه أو النفع يحصل من غير اختيار فيتبعه القوه المحركة اضطراراً فهذه أمور
 مترتبة بالضروره. (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ۴/۱۱۴)

علامه قائل است نیروی تحریک کننده عضلات از جمله مقدمات فعل بعد از اراده است که در پرتو آن بعد از به حرکت درآمدن عضلات فعل در خارج محقق می‌شود (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۲۰)

ایشان ضمن اشاره به نقش سیستم عصبی در حرکات ظاهری، قوای عامله را معرفی می‌کند: قوای عامله عبارت‌اند از نیروهایی که در عضلات بدن پخش شده است که مبدأ حرکتی در بدن می‌گردد. همه حرکات در اثر قوایی است که به وسیله اعصابی که اعصاب حرکت نامیده می‌شوند، در عضلات گذاشته شده است. این قوا، که مبدأ حرکتی در اعضای بدن می‌باشند، قوای عامله نامیده می‌شوند. (نوری، ۱۳۹۶: ۱۶)

ابن سینا میان این قوه و سایر مبادی تفاوتی قائل می‌شود، چرا که به نظر وی ممکن است اراده و شوق به وجود بیایند، اما قوای جسمانی عمل نکنند. (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۲۶۸) این سخن، کاملاً صحیح و مطابق با واقع است. در نقش قوای جسمانی در تحقق فعل خارجی جای شبهه نیست، اما چنین هم نیست که با تحقق مراحل قبل،

قوه عامله نیز بالضروره موفق به ایفای نقش خود گردد، بنابراین سلامت این قوا و عدم مانع در برابر عملکرد آن نیز شرط لازم برای بروز فعل خارجی است. بر همین اساس در یک جمع‌بندی می‌توان گفت طبق اندیشه علامه طباطبایی مراحل چهارگانه مذکور در تحقق فعل، ضروری هستند و میان این مبادی ترتب علی، معلولی برقرار است. بدین معنا که هر یک از این مراحل نسبت به مرحله بعدی به نوعی نقش علت را دارد.

۳. عوامل انگیزشی مؤثر در تحقق مراحل فعل در اندیشه علامه

قدر متیقن نظر حکما این است که افعال ارادی و حرکتهای اختیاری لاقلاً دارای سه مبدأ می‌باشد:

۱. قوه عامله/ نیروی کارگزار؛
۲. شوق که به اراده منتهی می‌گردد؛
۳. صورت علمی حاصل از تفکر یا تخیل.

اما در نظر دقیق و با تحلیل هر یک از این مراحل می‌توان به لایه‌های دیگری که مقدم بر موارد مذکور هستند پی برد. لایه‌هایی که در ایجاد این مراحل و به بیانی در رسیدن به این مراحل نقش بسزایی دارند. آنچه مهم می‌نماید انگیزه‌ها و عوامل مؤثر در تحقق این مراحل است که موجب می‌شود فرد بر اساس آن‌ها نسبت به فعلی (ترک) علم، شوق و اراده پیدا کرده و در نهایت دست به تحقق آن بزند. عوامل انگیزشی عواملی هستند که موجب فعال‌سازی، تداوم و انرژی‌بخشی رفتار فرد می‌شود. نقش این عوامل در مراحل تحقق فعل چنین است که در تصدیق، شوق، اراده و نهایتاً انجام فعل این عوامل به نوعی مسببیت داشته و در اینکه چه امری مورد تصدیق قرار بگیرد، به چه امری شوق پیدا شود و چه امری مورد اراده و عمل واقع شود مؤثر هستند.

به عنوان نمونه علم افراد تحت تأثیر امور متفاوت درونی و بیرونی است و باتوجه به نقش و جایگاه بیان شده از علم در رسیدن به مراحل بعدی و در نهایت تحقق عمل در خارج، می‌بایست روشن شود که عوامل مؤثر در شکل‌گیری تصدیق چیست؟ این دست سؤالات در رابطه با سایر مبادی و نحوه شکل‌گیری آن‌ها نیز

مطرح است که بررسی عوامل انگیزشی را ضروری می‌نماید، لذا با توجه به جایگاه عوامل انگیزشی در انتخاب فاعل و تأثیری که این عوامل بر روی مراحل تحقق فعل داشته و در نتیجه منجر به رفتار خارجی انسان می‌شود، ضروری می‌نماید که ضمن بررسی مراحل به این عوامل نیز توجه شده و مورد بررسی قرار گیرد. این عوامل به فراخور می‌تواند امور مختلفی را دربر بگیرد. فیلسوفان و روانشناسان و در یک کلمه متفکران در این زمینه نظریه‌پردازی کرده و عوامل متفاوتی را به عنوان عامل اصلی انگیزه رفتار فرد معرفی نموده‌اند که قبل از پرداختن به دیدگاه علامه در این خصوص، اجمالاً به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

از جمله دیدگاه‌های موجود در این زمینه:

۱. «نظریه اراده» است که دکارت آن را به عنوان عامل انگیزشی اصلی در رفتار و عمل فرد مطرح کرده و آن را قدرت ذهن معرفی می‌کند. به نظر وی اراده می‌تواند لذت‌ها، هوس‌ها، نیازها و دردهای بدن را کنترل کند و این عوامل تکانه‌هایی هستند که صرفاً باعث تحریک اراده می‌شوند. (ریو، ۲۰۰۱م: ۷۴)

۲. «نظریه لذت»، که بر این اساس، لذت بردن از امور خوشایند متناسب با طبع فرد، دلیل بر انجام آن عمل می‌باشد. (فیسکه، ۲۰۰۸م: ۳)

۳. نظریه فروید تحت عنوان «کاهش کشاننده» که به یک نیروی انگیزشی درونی اشاره دارد و این انرژی جهت پاسخ به احساس نیاز ایجاد شده در وجود فرد فعال می‌شود. (فیسکه، ۲۰۰۸م: ۴)

۴. نظریه دیگری توسط «هال» مطرح شده است که عامل کشاننده را با دو عامل دیگر (مشوق، عادت) موجب بروز رفتار می‌داند. (خداپناهی، ۱۳۷۶: ۹۹)

۵. «نظریه غریزه» که فعل بر اساس عوامل غریزی موجود رخ می‌دهد. (فرانکن، ۱۳۸۴: ۳۶)

علاوه بر این موارد، روانشناسان نیز عوامل مختلفی را دلیل بروز رفتار فرد معرفی می‌کنند از جمله: یادگیری، انگیزه پیشرفت، تفسیر پیشامدها و انتساب آن‌ها به خود

یا شانس یا دیگران، ناهماهنگی شناختی (باورها و رفتارها) و نظریه انتظار-ارزش. (ریو، ۱۳۸۵: ۳۸)^۱

حال سؤال پیش رو آن است که در دیدگاه فیلسوفی چون علامه چه عامل یا عواملی دارای چنین نقشی بوده و رویکرد علامه به کدام یک از این دیدگاه‌ها نزدیک است؟ در ادامه به صورت مبسوط به عوامل انگیزشی مؤثر در مراحل انتخاب فعل (ترک) در خارج از دیدگاه علامه طباطبایی اشاره می‌شود:

۳.۱. نیروهای بنیادین انسان (قوا)

علامه از قوای نفس با عنوان «باعثه» یاد می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱/ ۳۷۱) و آن را بخشی از سلسله مراتب علل صدور فعل می‌داند. وی می‌نویسد: «قوای فعّاله فعالیت خود را براساس علم و ادراک بنا کرده فلذا مستلزم به وجود آوردن یک سلسله احساسات ادراکی است». (طباطبایی، ۱۳۶۴: ۲/ ۱۸۷)

وی قائل است: «جسم دارای دو قوه است. حرکت کمال اول برای جسم است، اما کمال اول بودنش مرتبط با غایت بوده و با وصول به غایت است که کمال ثانوی جسم محقق می‌شود». (خسروشاهی، ۱۳۸۷: ۱۰۲)

قوای نفس که تحت عنوان قوه باعثه از آن‌ها یاد می‌شود نیروهای بنیادینی می‌باشند که راه‌انداز رفتار فرد هستند. این قوا شامل چند بخش است که هر بخشی نوع خاصی از رفتار را عهده‌دار است:

۱. قوه شهویه که به دنبال کسب منفعت و لذت است؛

۲. قوه غضبیه که کمال آن در دفع الم و مضرات است؛

۳. قوه عاقله که مسئولیت تصور، تصدیق و سپس استدلال و قیاس را بر عهده دارد. علاوه بر این سه نیرو، قوه چهارمی نیز به نام قوه وهمیه در آثار علامه به چشم می‌خورد. (طباطبایی، ۱۳۸۷ (ب): ۴۱۳)

طبق این بیان، علامه ضمن اشاره به تعدد عوامل انگیزشی، قوای نفس را به عنوان اولین لایه درونی از عوامل انگیزشی در رأس سایر عوامل قرار می‌دهد، چرا که از

۱. انتظار رسیدن به اموری که ارزشمند می‌دانند.

نظر ایشان این نیروهای بنیادین (قوا) عامل ایجاد و تحقق مرحله دوم هستند، بدین نحو که هر قوه‌ای برای خود کمالی دارد و رسیدن به آن کمال، دارای نقش انگیزشی برای حرکت و رفتار است. هریک از این قوا با توجه به کارکردهای خود موجب تحقق تمایلاتی در فرد می‌شود که به نوعی در ایجاد کشش به سمت و سوی موافق با آن‌ها نقش مؤثری دارند، بنابراین می‌توان این قوا را از اولین قدم‌های انگیزشی در تحقق افعال دانست.

۲.۳. علل غایی

علامه قائل است:

انتخاب کارها برپایه خوبی و بدی و نتایج و اهداف صورت می‌گیرد و افعال آدمی در تحققش به این امور نیازمند است، همان‌گونه که مواد به واسطه استعدادهایش، امکان حرکت و تبدیل شدن به این غایت یا آن غایت را می‌یابد. تنها به واسطه احاطه نوع استعدادهای متناسب با يك غایت و ابطال استعدادهای غایت دیگر، آن غایت تعیین می‌یابد و چه بسا يك جانب به تمامیت رسد، اما جانب دیگر در تضاد با او باشد و مزاحم آن گردد و بر آن چیره شود و ابطالش کند. (طباطبایی، ۱۳۸۸ (الف): ۱۴۰)

به نظر علامه بین هدف و عمل ارتباط وجود دارد (اتحاد) و از این طریق فاعل نیز با هدف ارتباط می‌گیرد، اما بعضاً میان «عمل» و «غایت» ارتباط واقعی نیست، بلکه در خیال فاعل این ارتباط موجود است، لذا پس از انجام آن به هدف مد نظر نمی‌رسد. علامه این موارد را «اهداف خیالی» می‌نامد. (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۸۱-۱۸۲)

ایشان بر این باور است که انگیزه منحصر در انگیزه عقلایی نیست، بلکه اعم از آن می‌باشد، بنابراین در بسیاری از افعال اختیاری، انگیزه خیالی و وهمی موجود است و ضرورتی ندارد انگیزه فرد همیشه عقلایی و خردمندانه باشد. (طباطبایی، ۱۳۸۷ (ب): ۱۲۶/۲)

با این بیان، جای این سؤال است که آیا با وجود انگیزه غیرعقلایی، آن فعل جزء افعال اختیاری محسوب می‌شود؟ چه اینکه وجه تمایز انسان از حیوان در همین

جنبه عقلانی بودن افعال انسان‌هاست و چنانچه بر اساس وهم و خیال فعلی رخ دهد وی از بُعد انسانی خود فاصله گرفته است و بر اساس بُعد حیوانی خود فعلی را مرتکب شده است، بنابراین اختیار او به معنای واقعی کلمه نخواهد بود. البته گاهی تخیل همراه با فکر است که در این صورت اشکال وارد نیست، اما گاهی میرا از فکر است که در این صورت جای اشکال است.

بر این اساس می‌توان گفت اهداف و غایات (علت غائی فعل) نقش بسزایی در تحقق فعل دارند. هر حرکتی (فعلی) نیاز به غایت دارد وگرنه حرکتی رخ نخواهد داد و در نتیجه فعلی محقق نخواهد شد. به تعبیری دیگر در ایجاد شوق، علل غایی یا همان هدف بنیادین جایگاه ویژه دارد، چنان که اگر هدف و غایتی در بین نباشد شوقی برانگیخته نمی‌شود و حرکتی صوت نمی‌پذیرد. در واقع حرکت نیازمند نیروی محرکه است که همان غایت است و نبود غایت سبب سکون و عدم انگیزش در جهت ایجاد حرکت خواهد شد. البته نقش ابتدایی هدف غایی در مرحله قبل از شوق، یعنی تصدیق نمایان می‌شود، چرا که تا تصویری از غایت نباشد تصدیق به فایده نیز محقق نمی‌شود تا شوقی حاصل گردد.

لازم به ذکر است علت غایی با غایت متفاوت است. علت غایی آن تصور ذهنی از هدف است که علت برای حرکت بوده و اراده فاعل به آن تعلق می‌پذیرد. بعد از اراده فاعل و انجام فعل، گفته می‌شود غایت در خارج محقق شد، بنابراین غایت به امر محقق در خارج اطلاق می‌شود.

۳.۳. گرایش‌ها و نیازها

غایات موجود در وجود فرد، مرحله سوم از مراحل تحقق فعل را تشکیل می‌دهد، یعنی اهدافی در وجود انسان تعبیه شده و برای رسیدن به آن‌ها گرایش‌ها، تمایلات، غرایز و نیازها قرار داده شده است. علامه از این تمایلات فطری موجود در وجود انسان با تعابیری چون حاجات (کلاتری، ۱۳۷۹: ۱/ ۵۰) غرایز و عواطف (طباطبایی، ۱۳۸۷ (الف): ۲۳۶ و ۴۲۱) و احساسات (طباطبایی، ۱۳۸۷ (الف): ۱۱۹) یاد می‌کند. ایشان می‌فرماید: «قوای فعاله، احساسات درونی را ایجاد می‌کند». (طباطبایی، ۱۳۶۴: ۲/ ۱۸۲)

این عبارات نشان می‌دهد که از نظر ایشان قوا در مرحله قبل از گرایشات قرار دارد. در واقع، قوا جهت به فعلیت رسیدن، احساسات را به وجود می‌آورند و این تمایلات سبب انجام افعال توسط انسان می‌شوند. طبق بیانات ایشان «فقدان و احتیاج، محرک بالفعل نمودن قوه‌ها هستند». (طباطبایی، ۱۳۶۴: ۳۱/۵) و «تمایلات منشأ هیجان‌ها و هیجان سببی برای حرکت ارادی است، بنابراین هر تمایلی منجر به هیجان خاصی می‌شود». (طباطبایی، ۱۳۶۴: ۱۸۴/۲)

این سخن به ظاهر درست و منطقی به نظر می‌آید و ترتیبی که علامه بین این مراحل قائل شده‌اند متناسب با امور وجدانی است. همچنین می‌توان از تعابیر علامه به این نکته نیز توجه کرد که نیازهای موجد شوق و اراده می‌تواند هم مادی و هم معنوی باشند، در واقع گرایش‌های درونی و بیرونی هر یک به نوبه خود نقش بسزایی در ایجاد انگیزه در جهت متناسب با خود دارند و با تقویت و بالفعل شدن هر یک، اثرگذاری خاص آن بر شوق و اراده حاصل می‌شود.

۳.۴. شناخت‌ها و ادراکات اعتباری

شناخت و فکر از اجزای مهم تحقق فعل است و نسبت به فعل ارادی باید شناخت وجود داشته باشد. شناخت فعل مشخص می‌کند آن عمل کمال فرد محسوب می‌شود یا خیر. علامه قائل است:

افکاری که انسان می‌سازد میان او و رفتار وی میانجی قرار می‌گیرد. این ادراکات در صدور افعال نقش دارد و افراد با به وجود آوردن این ادراکات، نیازهای زندگی خود را برطرف می‌سازند. ادراکات اعتباری تابع نیازهای اساسی و عوامل محیط بوده و به فراخور تغییر شرایط متغیر می‌باشند. (طباطبایی، ۱۳۶۴: ۱۳۸/۲)

در واقع، ابتدا ذهن، نیازسنجی نموده، سپس در مسیر ارضای آن نیاز ادراکات اعتباری را وسیله قرار می‌دهد.

شناخت‌های مؤثر در تحقق فعل بنابر نظر علامه عبارت‌اند از:

۱. شناخت هدف و شناخت ماهیت عمل (طباطبایی، ۱۳۶۴: ۱۲۱/۲-۱۲۰)؛
۲. شناخت توانایی مورد نیاز برای انجام عمل (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۲۲)؛

۳. شناخت توانایی استفاده از ابزارهای مورد نیاز (طباطبایی، ۱۳۸۷(الف): ۱۳۰)؛

۴. ویژگی‌های فعل (طباطبایی، ۱۳۸۷(الف): ۱۲۹)؛

۵. خواطر نفسانی و افکار خودکار (طباطبایی، ۱۹۸۱م: ۸/۷).

چنانچه در مرحله علم گفته شد فاعل مختار جهت برانگیخته شدن به انجام کاری، ضروری است به نحو جزئی آن کار را با غایتش تصور کند. این ادراک جزئی به نحو تخیل (نه احساس) خواهد بود، چرا که قبل از تحقق فعل، در خارج فعلی وجود ندارد تا احساس بدان تعلق گیرد؛ درحالی که پیش فرض تعلق احساس، حضور محسوس بالعرض است.

در نتیجه هیچ فعل اختیاری خالی از تخیل نیست، اما گاهی فاعل به مجرد تخیل یک کار به سوی آن برانگیخته می‌شود، مانند کودکان که به صرف تخیل یک سری حرکات، به آن شوق پیدا می‌کنند و آن را انجام می‌دهند که در اینصورت اختیار نقشی ایفا نکرده است. نکته حائز اهمیت آنکه مبدأ علمی (خواه تخیلی خواه فکری) گاه منحصرأً، گاه با کمک طبیعت (مانند نفس کشیدن)، گاه با کمک مزاج (جابه‌جایی بیمار خوابیده از یک پهلو به پهلو دیگر) و یا با کمک خلق و عادت (بازی با ریش) مبدأ شوق است.

در واقع نقش تفکر، تعیین بخشی و متمایز نمودن فعل صادره از فاعل از سایر افعال است. این تعیین و تمییز از جهت انطباق مفهومی است که کمال فاعل است و به واسطه علم، بر مصداق خارجی انطباق پیدا می‌کند و تحقق خارجی می‌پذیرد، زیرا فاعل (هر فاعلی که باشد) فعلی را انجام می‌دهد که مقتضای کمال و تمام وجود اوست. پس فعلی که از علم صادر می‌شود از آن جهت احتیاج به علم دارد که فاعل، چیزی را که کمال است از چیزهایی که کمال نیست بازشناخته و تمیز می‌دهد، لذا یکسری افعال همچون افعال ناشی از ملکات نفسانی یا افعالی که صرفاً با یک نحو اقتضاء از طبیعت (تنفس) رخ می‌دهند، نیازی به اندیشه قبلی از جانب فاعل ندارند در این موارد تنها یک صورت علمی منطبق بر فعل برای فاعل موجود است فلذا وی حالت منتظره‌ای نداشته و همان فعل را به انجام می‌رساند. در مقابل افعالی هستند که دارای صور علمی متعدد هستند که از جانب برخی از این صور، حقیقتاً یا تخیلاً

مصدق کمال بوده و از جانب برخی دیگر مصداق کمال نیستند. در این موارد فاعل جهت ترجیح جانب امر و انطباق بر مصداق، نیازمند فکر و تروی است و چنانچه هر طرفی معین شود باقی وجوه ساقط گشته و برای فاعل حالت منتظره باقی نخواهد ماند و فعل را به ظهور خواهد رساند. از این مباحث می توان فهمید تنها تفاوت میان انسان و غیرانسان در علم و آگاهی است. انسان پس از فراهم بودن دیگر اسباب، بر اساس علم انتخاب می کند، ولی در غیرانسان مانند مواد، عوامل دیگر تعیین کننده یکی از دو طرف می باشد.

۵.۳. ملکات نفسانی

علاوه بر امور درونی، افعال بیرونی فرد نیز در سیر تصدیق، شوق و اراده طرفین دخیل هستند. در واقع، عملی که در انتها و در نتیجه تمام مراحل تحقق فعل، صادر می شود و در یک نگاه محصول عوامل انگیزشی است، به نوبه خود اثرگذار بر عوامل بیرونی و درونی است و در رفتار بعدی فرد مؤثر واقع می شود، بدین معنا که فعل محقق شده نقش انگیزشی برای افعال بعدی دارد، چرا که بنابر گفته علامه تکرار فعل زمینه تحقق دوباره آن را مهیا می نماید و در دفعات بعدی فعل به سهولت محقق می شود. (طباطبایی، ۱۴۱۵: ۱۴۵) سهولت تحقق فعل، موفقیت فرد در وصول به هدف و ایجاد انگیزه بیشتر را به دنبال دارد. تکرار عمل به مرور باعث رسوخ آن در نفس و شخصیت فرد شده و به ملکات نفسانی وی تبدیل می شود. (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ۸۲/۷) چنانچه تنها راه تحصیل ملکات فاضله، اصلاح اخلاق و خصلت- های نفسانی را تکرار عمل و مداومت بر آن دانسته اند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۵۳۳/۱) که این خوی و خصلت ها خود زمینه ای برای عمل و رفتارهای بعدی است. تکرار اعمال خیر یا شر باعث بالفعل شدن استعدادها بالقوه شده و به مرور به مرحله عقل بالملکه می رسد. (فارابی، ۱۳۷۴: ۵۱) از نگاه ملاصدرا نیز عمل به جهت ارتباط با بدن و تأثیر بدن بر نفس، تأثیری در نفس نیز می گذارد (ملاصدرا، ۱۳۷۵: ۲۴۶) و در تحقق ملکات نقش بسزایی دارد (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۵۶)

بر همین اساس ملکات حاصله نقش انگیزشی داشته و سبب تحقق افعالی متناسب با خود هستند. در واقع، یک رابطه طرفینی میان افعال و ملکات موجود

است، چرا که ملکات معلول رفتارها بوده و از طرف دیگر همین ملکات خود سبب تحقق و صدور فعل هستند؛ یعنی تکرر عمل موجب ایجاد ملکات شده و ملکات مؤثر در تقویت آن دسته از قوای نفس که متناسب با این ملکه است، می‌شوند. در نتیجه تقویت هر یک از قوای شهوت یا غضب، آن قوه بر فرد مسلط شده و نیروی فکر وی را مصادره می‌کند. این سخن علامه به خلاف نظریه‌ای است که ارضای نیاز را مساوی با کاهش نیاز می‌داند. (فیسکه، ۲۰۰۸م: ۴)

۳.۶. تأثیر محیط و اجتماع

در این بین نباید به تأثیری که فرد از محیط خود می‌گیرد بی‌توجه بود. وجدان و عقل هر دو بر این امر صحّه می‌گذارند و به عینه در جریانات عادی زندگی و تجارب افراد دیده شده است که تا چه حدی فرد تحت تأثیر عوامل محیطی است. علامه نیز تأثیر اجتماع را بر احساسات و صفات روحی و در ادامه بر انگیزش فرد می‌پذیرد، چرا که رابطه میان انگیزش فعل و احساسات و صفات روحی رابطه علت و معلولی است. هر اجتماعی یکسری سنن و آداب خاصی را به دنبال دارد که افراد آن جامعه را به خود متعهد می‌کند. این آداب و سنن متفاوت نیز انگیزش‌های متفاوتی به دنبال می‌آورد. به عنوان مثال در جامعه‌ای که مادی‌گرایی ترویج می‌شود، ارزش‌های معنوی به کنج عزلت رانده شده و افراد آن جامعه غرق مادیات و شهوات می‌شوند که نتیجه انگیزش‌های مادی ایجاد شده در آن‌هاست.

۴. حد اختیار و آزادی

از مراحل ذکر شده این نتیجه به دست می‌آید که رفتار و فعل انسانی در یک قوس صعودی و نزولی سیر می‌کند. اراده انسان تحت تأثیر عوامل مختلف بوده و بالتبع امر اختیاری از این عوامل تأثیر می‌پذیرد. با گذر زمان و تمرین و تکرار، انسان می‌تواند اراده خود را تقویت نموده و قدرت اختیار را در خود تقویت کند، لذا از تحت تأثیر بودن عوامل بیرونی و درونی در حد تلاش خود ایمن بماند. بنابراین حد آزادی و اختیار انسان متناسب است با درجه و مرتبه‌ای که فرد با اعمال خود در نظام عالم کسب کرده است. بنا بر مباحث مطرح شده نوبت آن است که در تکمله بحث و به

نوعی در نتیجه بحث به حد آزادی انسان اشاره شود. علامه این مطلب را به صورت مبسوط در جلد ۱۰ تفسیر شریف المیزان آورده است.

بر اساس دیدگاه ایشان می‌توان گفت انسان در امور شخصی خود دارای دایره وسیعی از آزادی است، اما هنگام مصالح ملزمه خود یا مصالح عمومی، آزادی عمل وی بسیار محدود و طبق چارچوب خواهد بود. بنابراین میدان حریت آدمی دایره مطلق از آزادی را دربر ندارد، بلکه اعمال آزادی وی نیز براساس اقتضای علل و اسباب است. البته حکم آن علل و اسباب، مصادیقی برای اراده و اذن خداوند است. توضیح آنکه آدمی نسبت به کارهایی که از روی علم و اراده انجام می‌دهد اختیار تکوینی دارد، البته نه اینکه اختیارش مطلق باشد، چون اختیار او یکی از اجزاء سلسله علل است. اسباب و علل خارجی نیز در محقق شدن افعال اختیاری او دخیل هستند و صادر شدن فعل اختیاری از انسان موقوف بر موافقت اسبابی است که خارج از اختیار آدمی است و در عین حال دخیل در فعل اختیاری اوست و خدای سبحان در رأس همه این اسباب است و همه آن‌ها حتی اختیار آدمی به ذات پاك او منتهی می‌شود. چون اوست که آدمی را موجودی مختار خلق کرده است؛ هم او را و هم اختیارش را خلق فرموده است. نکته قابل اقتباس دیگر از بیانات علامه آنکه آزادی مد نظر علامه در پرتو دین و فطرت انسان معنا می‌یابد و آزادی‌های نشئت یافته از تمایلات حیوانی در معنای واقعی خود، اسارت بوده که انسان را اسیر آن تمایلات کرده و اختیار انسان را تحت الشعاع قرار می‌دهد. از آنجایی که اختیار از امور مشکک است که دچار شدت و ضعف می‌شود، با سرسپاری به آزادی‌های حیوانی دچار ضعف و با مقید شدن به آزادی‌های دینی و فطری، تقویت می‌شود و در حد نهایی خود به مقام خلیفه الله نائل می‌گردد.

۵. ملاک اختیار

با تأمل و دقت در مراحل رسیدن به انجام فعل در خارج و حالات نفسانیه‌ای که به وسیله آن افعال اختیاری انجام می‌شود و با توجه به معنای مختار بودن، می‌توان به نظر علامه راجع به ملاک اختیار نیز پی برد. علامه می‌گوید:

اگر چنانچه انسان خود را فطرتاً مختار نمی‌دانست، هیچ‌گاه با فکر و تروی فعل را انجام نمی‌داد و یا ترك نمی‌کرد و هرگز اجتماعی را که دارای شئون مختلفیه امر و نهی و پاداش و تربیت و سایر توابع است، برپا نمی‌کرد. (کنگره فرهنگ، ۱۳۶۱: ۱۸۲)

طبق این بیان می‌توان چنین برداشت کرد که ملاک اختیار در فکر و تروی است. همچنین ایشان در جای دیگر در پاسخ به این سؤال که چگونه می‌توان گفت حیوانات دیگر هم مانند انسان دارای سعادت و شقاوت اختیاری هستند؟ می‌فرمایند:

ملاک اختیار انسان، شعور و اراده است که انسان به عنوان حیوان ناطق می‌تواند با استفاده از آن ضمن دخل و تصرف در مواد خارجی عالم، بقای خود را تضمین نماید. امور عالم بر دو وجه است؛ یا نفع‌شان عیان است که انسان‌ها بدون فکر و تروی (از روی ملکه) بدان دست می‌یازند، یا نفع‌شان عیان نبوده و صرف علم بدان در برانگیخته شدن اراده کافی نمی‌باشد، لذا انگیزش اراده نیازمند فکر و تروی در جهت نافع بودن آن امر برای فرد است که در صورت نافع دیدن آن، اراده بدان تعلق می‌گیرد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱۲/۷)

همچنین می‌فرمایند «کار اختیاری منوط به فکر تفصیلی نیست و صرفاً نیازمند شعور و اراده است». (طباطبایی، ۱۳۶۴: ۲۰۵/۲)

طبق بیان فوق چنین برمی‌آید که عامل عمده اختیار همان مرحله سنجش و مقایسه و محاسبه و تأمل است. ملاک اختیار در برخی موارد مانند ارادی بودن که مورد تعریف قرار گرفته است، شبیه دیدگاه ملاصدرا و فیلسوفان دیگر می‌باشد، اما آنچه علامه بدان توجه ویژه داشته، تأکید بر فکر و سنجش عقلانی است بدون توجه به وجود و نقشی که سایر شرایط تحقق یافته ایفا می‌کنند و سبب ضروری شدن فعل یا ترك می‌شود. در تحلیل این مطلب با توجه به مبانی فکری علامه می‌توان گفت ایشان فکر و شعور خاص انسان را لازمه داشتن ایمان می‌دانند و در واقع تعبیه قوه نطق در نوع انسانی جهت وصول به درجه بالایی از هستی است که تنها با ایمان حاصل می‌شود. بنابراین چنانچه فردی به مرحله ایمان برسد اختیار به معنای واقعی

را در خود محقق کرده است. همین امر (ایمان) در قوس نزول بر سنجش و تصمیم فرد اثرگذار است، پس فکر و تروی ملاک اختیار محسوب می‌شود.

نتیجه‌گیری

آنچه در این مجال بدان پرداخته شد بیان نقش و جایگاه مراحل و مبادی تحقق فعل خارجی، عوامل مؤثر بر مبادی و در یک جمله مراحل ایجاد فعل (یا ترک) از جانب فاعل مختار است. علامه دلیل عمل انسان را مجموعه‌ای از علل ناقصه می‌داند که جمعاً سبب بروز فعل یا ترک شده و در کلام فلسفی آن را ضروری می‌کند. عوامل مؤثر در سوق انسان به رفتار خاص به صورت مجزا در آثار علامه بیان شده است. این علل جزئی عبارت‌اند از: قوای انسانی (نیروی عقل و نقش آن در تجزیه و تحلیل و فعالیت‌های فکری) و حیوانی (غضب و شهوت)، گرایش‌ها (به لذت‌های مادی و معنوی و کسب منافع و دفع مضرات)، اهداف و علت غایی فعل، علم و جایگاه آن به عنوان مبادی فعل و اثری که بر روی شوق و اراده دارد، همچنین ادراکات اعتباری (مانند خوب و بد بودن فعل، اصل استخدام، ضرورت تحقق فعل و...)، نقش اراده و شوق در صدور افعال، اموری چون ملکات و عادت، امور فیزیکی، زمان و مکان، نقش تلاش فردی در تحقق فعل. علاوه بر این‌ها علامه به نقش مهم علل ماورایی نیز اشاره دارند و برای خداوند و اراده الهی نیز نقشی در تحقق فعل انسان و محدوده آن قائل هست. البته از نظر ایشان میان این امور رابطه خاصی برقرار است و این‌ها مجموعه‌ای از علل ناقص هستند که در صورت قرار گرفتن کنار یکدیگر علت، تامه شده و تحقق فعل در خارج ضرورت پیدا می‌کند. در مقاله حاضر طبق چارچوب خاصی ابتدا مراحل سیر فاعل مختار جهت تحقق فعل و سپس عوامل انگیزشی مؤثر بر روی این مراحل که در تحقق فعل دخیل هستند، بحث شد که با توجه به مطالب ایراد شده جمعاً می‌توان گفت تکون فعل بر دو سطح استوار است:

۱. سطح بیرونی که شامل اراده و خواست الهی و محیط که بر تمایلات و ادراکات و اهداف فرد تاثیر گذار هستند.

۲. سطح درونی که شامل مباحث:

- قوه‌ها و کمالات و اهداف غایی آن‌ها: هر قوه فعل مخصوص خود را دارد که همان کمال او محسوب می‌شود، در واقع عملکرد هر قوه به نوعی فعلیت یافتن آن قوه و رسیدن به غایت اوست.

- گرایش‌ها و نیازها: که علامه آن‌ها را پیش از ادراک قرار داده و از نظر ایشان گرایش‌ها به عنوان منبع و ریشه ادراکات عمل می‌کند.

- ادراکات: که در پیدایش آن‌ها منبع تفکر عقلی و منبع شهود قلبی، وجدانی دخیل است.

- اراده فردی که بعد از علم رخ می‌دهد؛ البته با وجود اینکه اراده بعد از علم رخ می‌دهد، اما قبل از اراده عامل دیگری نیز به عنوان شوق مؤثر است.

- قوای عامله یا همان مرحله فیزیولوژی فعل: علامه افعال انسان را به نفس منسوب می‌کند و برای اعضای بدن نقش ابزاری را قائل می‌شود.

بعد از این مراحل فعل در خارج محقق می‌شود. خود این فعل نیز دارای اثراتی بیرونی و درونی است. اثر درونی آن در درون انسان است که موجب شکل‌گیری ملکات و حالات و عادات شده و قوه‌ها و ادراکات و گرایش‌های انسان را در ایجاد افعال جدید تحت تاثیر قرار می‌دهد. اثر بیرونی آن نیز به کمک و هدایت و عذاب الهی بر می‌گردد که باتوجه به اعمال انسان رخ می‌دهد، چنانچه طبق عمل فرد زمینه ضلالت یا تقویت انگیزه در جهت مثبت فراهم می‌شود. علامه بخشی از هدایت را منوط به اعمال انسان می‌داند.

محیط نیز علاوه بر تأثر خود از اعمال انسانی، بر انگیزه وی مؤثر بوده و موجب ایجاد نیازهای بدیع می‌شود. منطقه‌های گوناگون زمین از جهت آثار و خواص طبیعی مختلف هستند و بر طبایع انسان تاثیرات عمیق و متفاوتی دارند. بالتبع این امور در کمیت و کیفیت نیازهای فردی نیز مؤثر واقع می‌شوند و سبب تفاوت در افکار، احساسات درونی و اخلاق خواهند شد. نتیجه تمام این مراحل، سیر افعال انسان در قوسی از صعود و نزول است که با گذر از هر قوس به شدت یا ضعف اراده و تأثر آن از عوامل اضافه می‌شود و فرد انسانی یا به حد اعلی اختیار ممکن دست می‌یابد یا به حد ادنی آن می‌رسد. دیدگاه علامه در فهم مراحل تکوّن فعل و عوامل مؤثر بر این مراحل که خود نیز به نوعی جزء مراحل به حساب می‌آید، می‌تواند برای

سایرین راهگشا باشد و در راستای حل مسائل موجود در اختیار و شبهات موجود
مثمر ثمر واقع شود.

منابع و مأخذ:

- ابن سینا(۱۳۷۵)، النفس فی الكتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن زاده
آملی، قم: بوستان کتاب.
- امینی، محمدحسین، ابوالقاسم بشیری و رحیم ناروئی نصرتی (۱۳۹۷)،
عوامل و الگوی انگیزش از دیدگاه آیت الله مصباح یزدی: نگاهی
تحلیلی، -روان شناختی، روان شناسی و دین، ش ۴۲، ص ۲۱-۳.
- جوادی آملی، عبدالله(۱۳۸۶)، شمس الوحی تبریزی، قم: اسراء.
- خداپناهی، محمدکریم(۱۳۷۶)، انگیزش و هیجان، تهران: سمت.
- خسروشاهی، سیدهادی(۱۳۸۷)(ب)، مجموعه رسائل علامه
طباطبایی، قم: باقیات.
- ریو، جان مارشال(۱۳۸۵)، انگیزش و هیجان، ترجمه یحیی
سیدمحمدی، چ ۹، تهران: ویرایش.
- شه گلی، احمد(۱۳۹۸)، مبادی عمل از دیدگاه فارابی و ملاصدار، آموزه
های فلسفه اسلامی، ش ۲۴، ص ۲۵۶-۲۳۷.
- طباطبایی، سید محمدحسین(۱۳۸۷)(الف)، اصول فلسفه و روش
رنالیسم (تک جلدی)، چ ۲، قم: بوستان کتاب.
- _____(۱۳۸۷)(ب)، نهایه الحکمه، شرح و
ترجمه علی شیروانی(سه جلدی)، قم: بوستان کتاب.
- _____(۱۳۶۴)، اصول فلسفه و روش
رنالیسم(پنج جلدی)، چ ۲، تهران: صدرا.
- _____(۱۳۷۴)، تفسیر المیزان، ترجمه سید
محمد باقر موسوی همدانی، چ ۵، قم: جامعه مدرسین.
- _____(۱۳۸۸)(الف)، رسائل توحیدی، ترجمه
علی شیروانی، قم: بوستان کتاب.

- _____ (۱۳۸۸)ب)، بداية الحكمة، ترجمه
 علی شیروانی، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- _____ (۱۴۱۵)، مقالات تأسیسیه فی الفکر
 الاسلامی، تعریف خالد توفیق، چ ۲، بیروت: موسسه ام القرى.
- _____ (۱۹۸۱م)، الحاشیه علی الحكمة
 المتعالیه فی الاسفار الاربعه، چ ۳، بیروت: دار احیاء التراث العرب.
- _____ (۱۳۸۶)، نهاية الحكمة (تک جلدی)،
 چ ۱۲، قم: جامعه مدرسین.
- _____ فارابی، ابونصر محمدبن محمد (۱۳۷۹)، اندیشه های اهل مدینه فاضله،
 ترجمه جعفر سبحانی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- _____ (۱۴۰۵)، فصوص الحکم، چ ۲، قم:
 بیدار.
- _____ (۱۳۷۴)، آراء اهل المدینه الفاضله و
 مضاداتها، مقدمه و شرح و تعلیق علی بوملحم، بیروت: دار و مکتبه
 الهلال.
- _____ فرانکن، رابرت (۱۳۸۴)، انگیزش و هیجان، ترجمه حسن شمس
 اسفندآباد و همکاران، تهران: نشر نی.
- _____ کنگره فرهنگی (۱۳۶۱)، دومین یادنامه علامه طباطبایی، تهران: موسسه
 مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- _____ مطهری، مرتضی (بی تا)، سیر فلسفه در اسلام، تهران: صدرا،
- _____ ملاصدرا شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۹۸۱م)، اسفار الاربعه، بیروت: دار
 احیاء التراث العربی.
- _____ (۱۳۷۵)، مجموعه رسائل فلسفی
 صدرالمتألهین، تصحیح حامد ناجی، تهران: حکمت،
- _____ (۱۳۶۳)، مفاتیح الغیب، تهران:
 موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۰)، المبدأ و المعاد، تصحیح و
 مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب.

- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۶۵)، آموزش فلسفه، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی،
- نوری، نجیب‌الله (۱۳۹۶)، عوامل و ساختار انگیزش رفتار انسان در اندیشه علامه طباطبایی، روانشناسی و دین، س ۱۰، ش ۴، ص ۲۲-۵.
- هرگنهان، بی آر (۲۰۰۹)، تاریخ روانشناسی، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: ارسباران.

- REEVE.J.(۲۰۰۱). Understanding Motivation and Emotion. Eral Mcpeek publsher. Third Edition. United State.
- Fiske.S. (۲۰۰۸). A historical perspective Core Social Motivations. In Handbook of Motivation Scince. Edited by James Y. Shah & Wendi L. Gardner. The Guilford Press New York & London.

